



گفت و گو با ریچارد گیر
به بهانه‌ی حضورش در درام ترسناک - جنایی مرید

آماده‌ی رویارویی با موقعیت‌های تجربه‌نشده

همه چیز را نمی‌توان به تنهایی حل و فصل کرد به مرز جنون نزدیک شده و خسته می‌شود و این‌جا همان نقطه‌ی است که کارآموزش به کمک او می‌آید ...

آیا خود شما هم در زندگی‌تان این‌طور مورد بدگمانی اطرافیان و خستگی ناشی از آن قرار گرفته‌اید؟

بله، من هم سهم خودم را گرفتم، اما دیگر دنبال این جور ماجراها نیستم چون فهمیدم زندگی واقعی‌ام چیزی به جز کشمکش بر سر عقاید است؛ زندگی من متعلق به خانواده و کارم است این مشکل را با این روش حل کردم.

به جز کشمکش بر سر عقاید، شما طی سال‌های بازیگری‌تان با مطبوعات هم رابطه‌ی خوبی نداشته‌اید، چرا؟

نمی‌خواهم در این مورد حرف بزنم، چرا که این چیزها کاملاً شخصی است؛ اگر شما را به چیزی تشبیه کنند که هیچ شباهتی با آن ندارید آیا شما ناراحت نمی‌شوید؟ من واقعاً آمادگی چنین چیزهایی را ندارم. من خیلی خوب احساس عصبانیت ناشی از مورد استفاده قرار گرفتن بسیاری از بازیگران را درک می‌کنم؛ مثل این که چرا رفتاری تمسخرآمیز یا تهاجمی دارند؟ رسانه‌ها قدرت مشخصی دارند، ولی باید در جهت درست هم به کار گرفته شوند. واضح‌تر بگویم، تحمل چنین بحث‌هایی را ندارم و به همین خاطر هم با کسی مصاحبه نمی‌کنم.

منظورتان چه بحث‌هایی است؟

ببینید حرفه‌ی من بازی در فیلم‌هاست نه صحبت درباره‌ی آن‌ها! درباره‌ی فیلمی که بازی کرده‌ام، هر چه‌قدر هم که احساساتی باشم و ... اگر می‌توانستم آن را به‌وسیله‌ی کلمات تعریف کنم دیگر بازی در آن لزومی نداشت!

واقعاً با چنین دیدگاهی در فیلم‌ها بازی می‌کنید؟

بله، دقیقاً نمی‌دانم چه چیزی خواهم گفت یا چه کاری خواهم کرد ولی خیلی خوب آماده می‌شوم، روی نقش زیاد کار می‌کنم و زمانی که وارد صحنه می‌شوم سعی می‌کنم تا حد امکان با احساس باشم؛ با تمام این احوال نمی‌دانم آن روز چه حسی خواهم داشت و یا چه کاری خواهم کرد، نمی‌دانم چیزهایی که در زندگی‌ام بوده در آن لحظه چه تأثیری روی من خواهند داشت، اما همیشه به این اصل پای‌بندم که آدمی

می‌خواهم درباره‌ی تازه‌ترین کارتان یعنی فیلم «مرید» صحبت کنم. من هم بدم نمی‌آید که گفت‌وگویمان را با بحث درباره‌ی این درام ترسناک - جنایی آغاز کنیم.

پیش از بازی در مرید فیلمنامه‌ی آن را چند بار خوانده بودید؟ فقط یک بار!

با توجه به این که وسواس عجیبی در انتخاب کارهایتان دارید انتظار چنین پاسخی را نداشتم!

فیلمنامه‌ی این فیلم خیلی خوب نوشته شده بود قصه‌ی خوبی داشت و در عین حال بسیار هم پیچیده بود.

از نظر نحوه‌ی روایت جزئیات داستان، این فیلمنامه را چه‌طور دیده بودید؟

فیلمنامه فقط الگوست و شامل جزئیات نمی‌شود، در نتیجه مثل یک رمان نیست که قرار باشد همه چیز به بهترین شکل در آن گفته شود؛

به‌خصوص اگر شما فیلمنامه‌ی اولیه را در دست داشته باشید!

شخصیت‌تان در این فیلم یعنی «ارول بایج» یک مأمور اداری پلیس است که از دید همکارانش و به‌خصوص مدیران بالادستی‌اش انسانی دوست‌داشتنی به شمار نمی‌رود، اما شما باز هم او را دوست‌داشتنی تصویر کردید ...

این ترفند در مورد تمام شخصیت‌ها صادق است؛ یک بازیگر اگر درباره‌ی شخصیتی که قرار است بازی کند دچار پیشداوری بشود

بازی را باخته است. بله، می‌توان ارول بایج را به خاطر تکروی‌هایش شخصیتی تمام‌شده فرض کرد، ولی دست کم او انسانی است که سعی

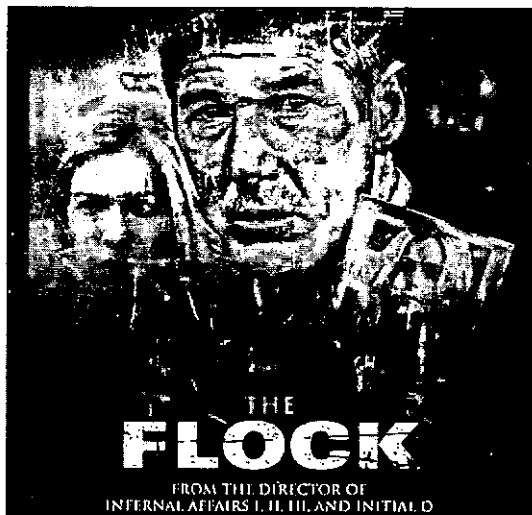
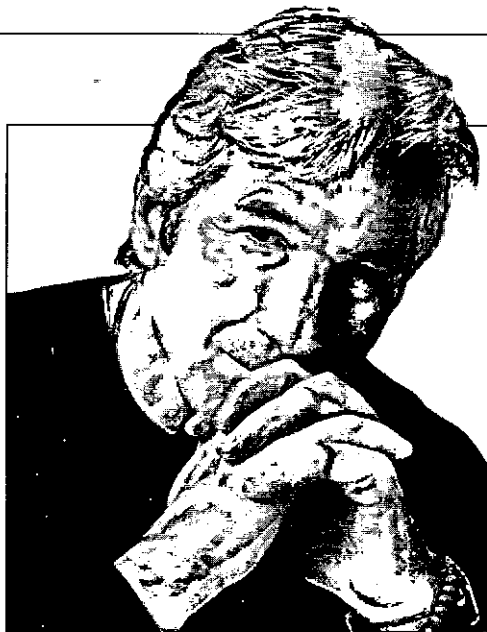
دارد با بدی‌های جامعه‌اش مبارزه کند. همه‌ی ما گاهی تکروی می‌کنیم و مقاصدمان را آشکار نمی‌کنیم؛ حتی اگر این کارها را به شکل عملی

انجام ندهیم به ذهنمان خطور می‌کند و هر لحظه می‌توانیم انجامشان

بدهیم؛ ارول بایج هم از این قضیه مستثنی نیست، حتی اگر او را باور نداشته باشیم می‌توانیم باور او را نسبت به حرف‌هایش مشاهده کنیم؛

به نظر می‌رسد هر چه از زمان داستان می‌گذرد این شخصیت از وضعیتی که گریبانگیرش شده خسته‌تر می‌شود!

چیزی که برای من جالب بود واقعی بودن این شخصیت است، او یکی از ماست و مثل خیلی از ما خودش را درون ماجرائی بسیار بزرگ‌تر از آن چه فکرش را می‌کند می‌بیند و در نهایت وقتی متوجه می‌شود که



خوب به خاطر دارم؛ در مجموع فیلم‌هایی که خارج از هالیوود ساخته می‌شدند را ترجیح می‌دادم، مثلاً فیلم‌های دهه‌ی ۷۰ - ۶۰ «روبر برسون» را...

واکنش خانواده‌تان موقع رها کردن دانشگاه و رفتن به سراغ بازیگری چه بود؟

خانواده‌ی پدری‌ام انسان‌هایی وابسته به زمین بودند و خانواده‌ی مادری‌ام عصبی و وسواسی! وقتی تصمیم به ترک دانشکده گرفتم پدرم می‌دانست که مجبور خواهم بود یک زندگی چهنمی را تجربه کنم و نمی‌خواست شاهد آن باشد؛ در مقابل من هم خواستار ارزش‌های بدشکل طبقه‌ی متوسط نبودم، اما از این که موقعیتی هم در هنر نمایش برای خودم دست و پا کنم خیلی مطمئن نبودم! با این حال وقتی تصمیم به تجربه‌ی این کار گرفتم والدینم از من حمایت کردند.

بعد از سال‌ها حضور در سینما باز هم در مرید با چهره‌ی متفاوت و صد البته جذاب از شما روبرو می‌شویم!

همیشه می‌گویم که خواستنی بودن میل قلبی هر انسانی است، به‌خصوص وقتی نقشی را که بازی می‌کنید واقعی فرض کنند؛ ولی این که چون روی پرده نقش یک مأمور پلیس را خوب بازی کرده‌ام پس من را هم چنین شخصیتی تصور کنند واقعاً احمقانه است! هنوز هم از این که شما را به چشم یک چهره‌ی جذاب نگاه کنند آزرده می‌شوید؟

فکر می‌کنید چند سال دیگر می‌توانم سمبل جذابیت بصری باشم؟ بیایید واقع‌گرا باشیم!

ایا کارنامه‌ی کاری‌تان را به عنوان یک مسیر پُرافت و خیز ارزیابی می‌کنید؟

بله! به دلیل پیشنهادهای زیادی که به فکرشان بودم ولی دریافت نکردم، همین‌طور فیلم‌هایی که نباید در آن‌ها بازی می‌کردم اما پیشنهاد بازی در آن‌ها را دریافت کردم!

ایا این وضعیت شما را افسرده نمی‌کند؟

به خاطر کار هیچ‌وقت دچار افسردگی نشده‌ام؛ هیچ‌وقت درد اصلی من کار نبوده، وقتی جوان بودم هم همین‌طور بود حالا هم همین

بایستی آمادگی روبرویی با موقعیت‌های تجربه‌نشده را داشته باشد! با توجه به آن چه که گفتید آیا بازی‌تان در مرید را یک کار موفق ارزیابی می‌کنید؟

من مدت زیادی است که در این کار هستم و به اندازه‌ی کافی در فیلم‌ها بازی کرده‌ام، به آن اندازه که راه و روشی برای خودم دارم؛ در واقع فرایند کار نسبت به شرایط درونی و بیرونی عوض می‌شود، طبیعی است که روزهای بد هم داشته باشم، روزهایی که به خودم گفت‌وگو می‌کنم این کار را انجام دهم اما فردای آن روز باز هم باید سر کار می‌رفتم، به همین خاطر می‌گویم امروز هر چقدر هم که بد بوده باشم فردا روز دیگری است. البته وقتی ۲۶ سال داشتم نگاهم‌طور دیگری بود، حالا حدود ۶۰ سالم است و تجربه‌ی بیشتری در زندگی و سینما دارم و بهتر متوجه کاری که می‌کنم هستم.

بالاخره نگفتید بازی‌تان در مرید چه‌طور بود؟

همان‌طور که خودم انتظار داشتم!

اگر قرار بود به ریچارد گیر ۲۶ ساله نصیحتی بکنید چه می‌گفتید؟ وضعیت احمقانه‌ی است، چون یک آدم ۲۶ ساله حاضر به شنیدن نصیحت از هیچ‌کس نیست حتی از خودش!

چرا بسیاری از روزنامه‌نگاران شما را با لقب کودک عاصی می‌شناسند؟

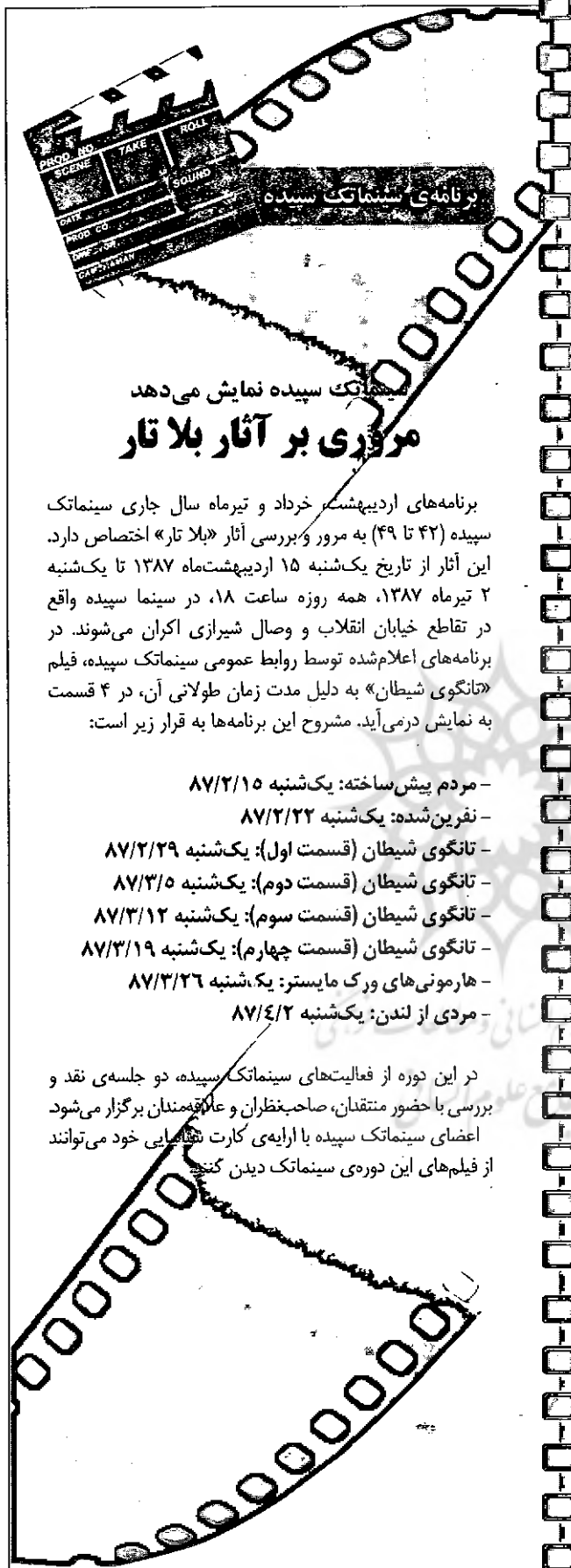
قبلاً گفتم که چیزهایی مثل این را که درباره‌ی من نوشته شده نمی‌خوانم.

وقتی به دانشگاه می‌رفتید دانشجوی خوبی نبودید، این‌طور نیست؟

خودم را با فکر کردن درباره‌ی زندگی خسته می‌کردم و درس‌های فلسفه به نظرم احمقانه می‌آمد، به همین خاطر سال‌های اول دانشگاه خیلی بد گذشت؛ چون دوستان زیادی هم نداشتم، در کلاس‌ها حاضر نشده و مرتب به سینما می‌رفتم. معمولاً یک فیلم را دو بار می‌دیدم و بعد از مدتی متوجه شدم که فیلم‌ها را نه فقط برای تفریح، بلکه برای تحلیل تماشا می‌کنم.

چه فیلم‌هایی را فراموش نکرده‌اید؟

همه‌ی فیلم‌های «آنتونیونی» و به‌خصوص «آگران‌دیسمان» را خیلی



سینماتک سبیده نمایش می‌دهد مردم بر آثار بلا تار

برنامه‌های اردیبهشت خرداد و تیرماه سال جاری سینماتک سبیده (۴۲ تا ۴۹) به مرور و بررسی آثار «بلا تار» اختصاص دارد. این آثار از تاریخ یکشنبه ۱۵ اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۷ تا یکشنبه ۲ تیرماه ۱۳۸۷، همه روزه ساعت ۱۸، در سینما سبیده واقع در تقاطع خیابان انقلاب و وصال شیرازی اکران می‌شوند. در برنامه‌های اعلام‌شده توسط روابط عمومی سینماتک سبیده، فیلم «تانگوی شیطان» به دلیل مدت زمان طولانی آن، در ۴ قسمت به نمایش درمی‌آید. مشروح این برنامه‌ها به قرار زیر است:

- مردم پیش ساخته: یکشنبه ۸۷/۲/۱۵
- نفرین شده: یکشنبه ۸۷/۲/۲۲
- تانگوی شیطان (قسمت اول): یکشنبه ۸۷/۲/۲۹
- تانگوی شیطان (قسمت دوم): یکشنبه ۸۷/۳/۵
- تانگوی شیطان (قسمت سوم): یکشنبه ۸۷/۳/۱۲
- تانگوی شیطان (قسمت چهارم): یکشنبه ۸۷/۳/۱۹
- هارمونی‌های ورک مایستر: یکشنبه ۸۷/۳/۲۶
- مردی از لندن: یکشنبه ۸۷/۴/۲

در این دوره از فعالیت‌های سینماتک سبیده، دو جلسه نقد و بررسی با حضور منتقدان، صاحب‌نظران و علاقه‌مندان برگزار می‌شود. اعضای سینماتک سبیده با ارایه کارت شناسایی خود می‌توانند از فیلم‌های این دوره سینماتک دیدن کنند.

است. وضعیت هر طور که می‌خواهد باشد این فقط یک شغل است. جوان که بودم خیلی علاقه داشتم زندگی را کشف کنم و حالا هم از یک نظر همان‌طور است. بعضی وقت‌ها به خاطر نقشی که به دست نیامده‌ام به خودم می‌گویم کاش این نقش مال من بود، ولی این موضوع هرگز نمی‌تواند من را ناامید کند! آن قدر بازیگران را با کارنامه‌شان یکی فرض می‌کنند که به نظر می‌آید بازیگری همه چیز است اما در واقع این‌طور نیست!

روابط زندگی شخصی‌تان چه قدر شبیه به روابط پیرامونی شخصیت ارول بابج است؟

انسان‌ها برای زندگی کردن مجبورند مرتب در حال حرکت باشند درست مانند کوسه‌ها که برای زنده ماندن باید به قسمت‌های عمیق‌تر و خنک‌تر هم بروند و گاهی جاهای تاریک و ترسناک را هم تجربه کنند ... فکر می‌کنم همه‌ی ما به چنین چیزهایی نیاز داریم.

تا کنون در فیلم‌های زیادی که به ازدواج‌های ناموفق می‌پردازند هم بازی کرده‌اید!

مشکلات بسیاری در محیط‌هایی که همه‌ی ما در آن‌ها زندگی می‌کنیم وجود دارند. من دو بار ازدواج کردم، به همین خاطر می‌دانم ازدواج ناموفق یعنی چه؛ به نظر من این یک حقیقت اساسی زندگی است.

کسی بوده که نگاهتان را به زندگی تغییر بدهد؟

شخصی به نام «چارلی کلمنس» که مستندی هم درباره‌ی او ساخته شده و این مستند حدود ۲۰ سال قبل اسکار هم گرفت. من با این شخص به السالوادور، نیکاراگوئه و هندوراس رفتم و آن موقع بود که فهمیدم سیاست‌های خارجی بیمارگونه‌ی دولت آمریکا می‌تواند چه بلایی بر سر انسان‌ها بیاورد. کلمنس در السالوادور طایب کرده بود؛ در میانه‌ی جنگ و در بدترین زمان‌ها آن‌جا بوده و از نزدیک، پشتیبانی حکومت آمریکا از جوخه‌های مرگ راست‌گرا و نتایج کشنده‌ی اعمال زرادیکال‌ها را دیده است.

من هم در سایه‌ی او از این وقایع آگاه شدم.

آیا فکر نمی‌کنید که شهرت‌تان روی کارهای خیریه و بشردوستانه‌تان سایه انداخته است؟

من هیچ کاری را به زور انجام نمی‌دهم، فقط در امتداد تجربیاتم به حرف‌هایی که می‌زنم اهمیت می‌دهم؛ برای مثال ایدز یکی از موضوعاتی است که در زمینه‌ی آن در دنیا به عنوان یک متخصص شناخته شده‌ام، چیزی که ۳۰ سال است با آن آشنا شده‌ایم ... در کنار این‌ها هم درباره‌ی چیزهایی که می‌دانم صحبت می‌کنم. از موقعی که شروع به این نوع کارها کردید، در هالیوود چه چیزهایی تغییر کرده است؟

به نظر من ساختن یک فیلم خوب درون سیستم استودیویی بسیار سخت‌تر شده، چون در حال حاضر استراتژی‌های شغلی بیش از اندازه به جلوه‌های ویژه و تولید فیلم‌های بسیار بزرگ وابسته شده‌اند و درون این سیستم برای فیلم‌های جسورانه‌ی ۱۵ تا ۲۰ میلیون دلاری جایی وجود ندارد؛ از طرف دیگر این شرایط، فرصت‌های بیش‌تری در اختیار مستقل‌ها قرار می‌دهد. امروزه بازارهای تازه‌ی مثل اینترنت و دی‌وی‌دی برای فروش این فیلم‌ها وجود دارد ولی نه درون سیستم استودیویی! ■